



می‌خندم و می‌دانم

آن روز تو بودی، من بودم و همه هم سن و سال هایمان. ما یک بار دیگر تاریخ را مرور کردیم و دینمان را در حق دوستان آن سال ادا کردیم. ما خوب درک می‌کنیم. می‌دانیم چه اتفاقاتی در دنیا می‌افتد و سند این دانستن حرف مریم بود. او همراه با دیگر بچه‌های مدرسه‌شان، برای راهپیمایی آمده بود که گفت: ما نوجوانیم و پر از انرژی. خیلی اوقات بی‌دلیل می‌خندیم اما معنی‌اش این نیست که از هیچ چیز خبر نداریم و خوش‌حالیم. ما می‌دانیم هنوز انقلاب ادامه دارد.

مریم راست می‌گفت. همه‌مان در راهپیمایی آن روز می‌خندیدیم، ولی معنای این خنده ناآگاهی نبود. وقتی که از نبوشای ۱۳ ساله پرسیدم چرا می‌خندی؟ گفت: «به آمریکا می‌خندم. به خیال خودش می‌تواند ایران را از ما بگیرد» و این از زیباترین خنده‌هایی بود که تا حالا دیده‌بودم.

۱۳ آبان فقط حرف‌های مریم و سولماز نیست. فقط حضور تو و اعتقادات من نیست. ۱۳ آبان انگیزه تک تک دوستانمان در دورترین شهرها و روستاهای ایران است برای حفظ وطن. کتابی است که در دست‌های نوجوانی در شهری مرزی به هوای دانستن و کمک به وطن ورق می‌خورد. ۱۳ آبان هدف همه ما برای کمک به ایرانی سربلندتر است

هرکس باید قدمی بردارد

رویا جلوتر از همه هم کلاسی‌هایش می‌آمد و پرچم مرگ بر آمریکا دستش گرفته بود. از او پرسیدم چندمین بار است به این راهپیمایی می‌آیی؟ گفت: «سومین بار» پرسیدم به نظرت چرا هر سال این اتفاق تکرار می‌شود؟ گفت: «برای اینکه یادمان نرود به چه قیمتی این روزها را به دست آورده‌ایم.» پرسیدم لازم است این همه دانش‌آموز بیابند تا فراموش نکنیم این بها را داده‌ایم؟ گفت: «هر کدام باید به اندازه خودمان قدمی برداریم. آمدن به این راهپیمایی کمترین کاری‌ست که از دست هر کسی بر می‌آید.»

من و تو با انتخاب‌هایمان آینده را می‌سازیم. آینده ما آینده کشور است. همه چیز وابسته به انتخاب‌ها و اعتقادهای ماست. وقتی باور داشته باشیم که باید از وطنمان دفاع کنیم، کشورمان محفوظ می‌ماند و سربلند می‌شود.

راضی‌ام که اینجا هستم

سولماز ساکت‌ترین دختر میان جمع پنج نفره دوستانش بود. به حرف‌های دوستانش گوش می‌داد و چیزی نمی‌گفت. از او پرسیدم معنی این سکوت چیست؟ دوستش پیش دستی کرد و گفت: «سکوت نشانه رضایت است.» پنج نفرشان خندیدند. از سولماز پرسیدم رضایت از چی؟ گفت: «از اینکه امروز اینجا هستم.»

